



گرفتند مردم محصول خون دل خوردن هایش را دیدند. همان بچه جغله هایی که تازه داشتند پر و بال در می آوردند خودشان پول توجیبی می دادند که عباس آقا پیرهن فوتبال بخرد و تن شان کند. این همان تعاون مقدس بود که از گروه های کوچک، مردان تاریخ ساز بیرون کشید. آنگاه که مردم شمانتش می کردند که با این چندتا بچه فسل کجا را می خواهد فتح کند این تنها ابوالفضل خان صدری و پادگورنی (مستشار گرجی) و احمد ایزدپناه بودند که دلداری و دلگرمی اش می دادند. کاری که عباس آقا شیرخدا ی قدیم و دکتر اکرامی بعدی، با همین گروه سازی ها آغاز کرده بود به مرور چنان جایگاهی یافت که شاهین گل سرسبد فوتبال ایران شد و نسلی از تحصیل کرده ترین قهرمانان را تحویل اجتماع داد. او حالا مرشد مردانی نیک شده بود که خود مریدان بسیاری داشتند اما فرمانروایی او چندان طول نکشید و در اواسط دهه چهل، سلطه گرها و پوپولیست های ورزش، که از شنیدن شعارهای شاه ... هین! هواداران معترض این تیم به تنگ آمده و از محبوبیت فراگیر این کلوپ دلپذیر در بین دانشجویان و بازاری ها برآشفته بودند احساس خطر کردند و گلابه به ارباب بردند و جوسازی های نهایی سرانجام به آنجا رسید که مردمی ترین و کلاسیک ترین کلوپ ایران تعطیل شد و عباس آقا مرشد شاهینی ها چندباری به وسیله مأموران امنیتی به اتاق استنتاج برده شد و بالاخره از فراق شاهینش دق کرد. شاهینی که در طول دودمه- از ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۶- بر تیم هایی چون مالمو سوئد، واشاش مجارستان، ایروان شوروی، دیناموکیف، لوس آنجلس کیکرز، تیم ملی عراق و آل استار نیویورک پیروز شده و با غول هایی چون دوسلدورف آلمان، نیک استراوای چکسلواکی، کپنهاک، نادیرورای برزیل، اسپارتاک مسکو و ارتش رستف پنجه در پنجه انداخته و خیل عظیمی از مردمش را به امجدیه کشانده بود دستی دستی به محاق و تاریک خانه ها رفت. و عباس آقا این مرد کوچک اندام اما بزرگ همت بالاخره در روز پانزدهم بهمن ماه ۱۳۸۰ در بیمارستانی در لندن چشم از جهان فرو بست و خدایش را شکر که جنازه اش را به ایران آوردند و سه دور بر گرد امجدیه پیر و از کار افتاده چرخاندند و ملی پوشان مונقره ای با جسد زیبای مرد بزرگ بدرود گفتند. یک بار که برای مصاحبه با امیر آقاحسینی گلر افسانه ای شاهین به خانه اش رفته بودم نامه های عباس آقا در آخرین ماه های زندگی اش نشان داد که خطاب به شاهینی ها نوشته بود. کاش پیش از مرگش می توانست از آقا عبدالله خواجه نوری (مدیرعامل شاهین در زمان انحلال) این داستان را بشنود که پرویز خسروانی رئیس کلوپ تاج (خصم همیشگی شاهین) در نامه ای به تاریخ ۱۹۹۹/۰۳/۲۳ از خواجه نوری طلب حلالیت کرده بود. کاش می شنید که خواجه نوری نیز در پاسخ به آن نامه قلم به دست گرفت و درباره وقایعی که منجر به انحلال شاهین شد ریز به ریز به تشریح داستان پرداخت. داستانی پر از اشک چشم و آه و افسوس و حرمان در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۴۶ که آقا عبدالله سیلی آبداری از رئیس فدراسیون وقت خورد و با انحلال شاهین زیبا چه بلایایی که بر سر وفاداران شاهین نیامد. اکنون در سال های پایانی قرن سیزده، زمان آن رسیده بود که شاهین ها به تمامی پر و بال بریزند و کلاغ سیاه ها بر آسمان فوتبال کشور بال بگسترند.

یک عکس از تیم منتخب آموزشگاه های ایران در اواخر دهه بیست در آلبوم بسیاری از ستاره های آن زمان هست که آدم کف می کند از پرستارگی اش. از اینکه در تیم آموزشگاهی یک مملکت این همه ستاره وجود داشت که بعدها تیم ملی بزرگسالان ایران را سال های سال تغذیه کردند. کلی دکتر، کلی مهندس، کلی استاد دانشگاه تویشان بود. تیم منتخب بچه محصل های

میدان رفت و هنگام اقامت در مدرسه فنی آبادان که در زبان انگلیسی به نام Hostel خوانده می شد وقتی که، مستر هاکر- رئیس انگلیسی بخش آموزش این مدرسه - در شب خداحافظی نطق جالبی درباره نتایج اجتماعی فوتبال ایراد کرد این سخنان چنان در عباس آقا مؤثر افتاد که همانجا پس از شنیدن نطق آقای هاکر، سقلمه ای به پهلوی آقای ایزدپناه کوفت و با قاطعیت گفت که بذار برسم تهرون، به تیمی تشکیل می دهم اونورش ناپیدا!! و چنین هم کرد. او پس از مراجعت به تهران، تیم فوتبال شاهین را با استخوان بندی بچه های البرز و فیروز بهرام و ایرانشهر تشکیل داد و سازنده ترین و محبوب ترین تیم باشگاهی شاهین به این شکل بنا نهاده شد. حالا شاهین به فکر تشکیل تیم های زیرمجموعه اش افتاده بود. تیم هایی که معمولاً از نام پرندگان ایرانی عاریت گرفته شده بود. مثل شهباز، عقاب، سیمرغ، پرستو، چلچله، پیروز و کیان که هر کدام می توانستند معدن پرورش ستاره های گمنام تهران باشند. مردی که دبیر فیزیک و شیمی و انگلیسی دبیرستان های تهران بود و سرپرستی کل تعلیمات کشور در آموزش و پرورش را به عهده داشت و به مرور عنوان هایی چون رئیس سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ ایران، رئیس فدراسیون فوتبال دبیرستان ها و دانشگاه های ایران، دبیر فدراسیون فوتبال کشور، رئیس تیم ملی فوتبال ایران، سرپرست گروه صلح در ایران، مدرس بنیاد خیریه خاور نزدیک (ورامین) را به دست آورد در تمام عمرش به چیزی جز نسل سازی و جامعه سازی فکر نمی کرد. فوتبال برای او بهانه ای بود تا به همبستگی اجتماعی و پرورش معلمانی برسد که خود پرورش نسل های آتی را به عهده بگیرند و مرشدی کنند. فکر نکنید چنین رزومه ای در آن جامعه عقب مانده برای عباس آقا به همین سادگی ها فراهم شد. او برای تشکیل شاهینش ۵ سال تمام خون دل خورد تا مردم لغز خوان تهران که دودین بچه های کم سال به دنبال توپ را تمسخر می کردند دست از سرش بردارند. بعد از ۵ سال، تازه وقتی که دارایی را درهم کوبیدند و کاپ

در آمد. و پشت بند این قضایا بود که عباس آقا به عنوان مدرس و سخنگوی داوران خاور دور نیز برگزیده شد و چندین سال متوالی برای انجام کارهای مدیریتی و هماهنگی، به کشورهای خاور دور مسافرت و داوران آسیایی را هدایت و راهنمایی کرد. شاید اقبال آقای اکرامی و هم نسلی هایش در این بود که بعد از اتمام جنگ دوم جهانی وقتی تشکیلاتی به نام سازمان علمی و فرهنگی ایران و انگلیس در تهران به وجود آمد که برنامه اش علاوه بر همکاری در امور علمی و فرهنگی با وزارت آموزش و پرورش کشور، اعزام شاگردان نخبه مدارس برای تحصیل و طی دوره های آموزشی به انگلستان نیز بود نان شان توی روغن افتاد. عباس اکرامی به عنوان یکی از اعضای برگزیده وزارت فرهنگ به همراه گروهی از محصلین نخبه دیگر مانند دکتر شیخ، مهندس رستگار، ابوالقاسم غفاری و محمد یزدان فر برای گذراندن دوره آموزش و نت برداری از فعالیت های ورزشی و آموزشی انگلستان به این کشور اعزام شدند. اکرامی قبل از عزیمت به انگلستان دبیر فدراسیون دکتر علی کنی بود و به همین علت ابوالفضل صدری یکی از رؤسای ورزش کشور طی نامه ای رسمی عباس اکرامی را به فدراسیون فوتبال انگلیس معرفی کرد تا با طرز کار اداره باشگاه های ورزشی و به ویژه فوتبال و مربیگری آشنایی پیدا کند. و همین نامه بود که سبب ساز دوستی عباس اکرامی با بیر استنلی راس دبیر فدراسیون فوتبال وقت انگلیس و رئیس بعدی فیفا شد. رابطه عباس و راس چنان صمیمی و ابدی شد که او بعدها در جشن ۹۰ سالگی سر استنلی راس میهمان شخصی او شد و در مراسم با شکوهی که برای قدردانی از زحماتش برپا شده بود شرکت کرد. یک سال بعد نیز در مراسم درگذشت او حضور یافت. مرگی که پایان



مردی که در زندگی اجتماعی خود از آموزگاری ساده، به پست های حساسی چون معاونت وزارت آموزش و پرورش، قائم مقامی جوانان سازمان شیر و خورشید و راین اصلی بنیاد خاور نزدیک رسید و در حوزه فوتبال چنان مقبولیت بین المللی یافت که رئیس وقت فیفا- سر استنلی راس- هرگاه به ایران آمد با او فالوده خورد و هر وقت به فدراسیون ایران نامه ای نوشت، تمام مکتوبات را شخصاً خطاب به او نگاشت: «خدمت جلالت مآب جناب دکتر اکرامی اقدم ملاحظه گردد».

۴۳ سال رفاقت صمیمانه بین یک ایرانی و یک انگلیسی بود.

عباس اکرامی با اخذ درجه بین المللی داوری از لندن به ایران برگشت و کلاس های بسیاری برای هموطنانش برگزار کرد. مردی که ابتدا تیم های محلی دزاشیب، گلاب دره و امام زاده قاسم را کوچ می کرد، در فروردین سال ۱۳۲۱ برای انجام دو سه بازی با تیم های آبادانی عازم جنوب شد و در همین سفر بود که ایجاد جرقه شکل گیری یک کلوپ کلاسیک ایرانی به مغزش خطور کرد. او در همراهی تیم منتخب تهران که سرپرستی اش را احمد ایزدپناه پدر دوومیدانی ایران به عهده داشت در نقش گوش چپ به

نوعی پشتکار بود که عباس آقا را به عنوان میهمان شخصی سر استنلی راس شان و مقام بخشید و رفاقت اکرامی و راس چیزی حدود پنجاه سال به طول انجامید. در روز اول «سر» کارت ویزیت کوچکش را برای او امضا کرد و عباس آقا هرجا که رفت آن را نشان داد و از هفت دولت آزاد شد. حالا هم می توانست بین دونیمه ها به رختکن تیم های بزرگ انگلیس- از جمله آرسنال و چلسی- برود و نحوه کوچینگ مربیان معروف این تیم ها را یادداشت کند و هم در جلسات فدراسیون انگلیس راه می یافت و نیز با همین سفارش مکتوب مستر راس بود که به عضو افتخاری تیم میدل اسکس تبدیل شد و به عضویت رسمی مربیان فوتبال لندن

